

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان «استبعاد شخص مار» از دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی

در بحث از آیه شریفه «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^[1]

مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله تعالى علیه) می فرماید: استبعادی که شخص مار (مرور کننده) دارد از دو جهت است:

1. مسئله «استعظام طول المده و الاحياء» بوده لذا می گوید چطور می شود یک کسی که مثلاً ده سال، پنجاه سال، صد سال قبل مرده، آنگاه بعد از این مدت طولانی بین زمان اماته و زمان احیاء، خدا این را دوباره احیا کند.

2. مسئله «استعظام رجوع الاجزاء إلى صورتها الاولى الفانيه» است که چطور اجزاء یک جسمی بعد از فناء شدن، خداوند بخواهد احیاءش کند و به همان صورت اولی برگرداند.

زیرا وقتی که شخص مار، بر این قریه ای که سقف هایش ریخته شده بود، مرور کرد گفت: «أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ»، البته سؤال مرور کننده این نبوده که این قریه چطور دوباره آباد می شود؟ زیرا اولاً: اگر سؤالش از این موضوع بود باید می گفت «أَنَّى يَعْمُرُ هَذِهِ اللَّهُ» به جای «يُحْيِي» باید «يعمر» می فرمود. ثانیاً: به روستایی که خراب شده و انسان بگوید چطور می شود دوباره این روستا روزی آباد شود، این چه اثری دارد؟ اصلاً مورد توقع انسان و توقع عقلا هم نیست.

و ظاهر قضیه این بوده که این شخص، یک مقصدی داشته که در راهش به این قریه برخورد کرده و دیده این قریه خودش خراب شده و استخوان های زیادی از اهل این قریه روی زمین ریخته، لذا سؤال می کند «أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ»، هذه اشاره به عظامی دارد که مربوط به مردم آن قریه بوده که بعد از ده سال، پنجاه سال و صد سال، تبدیل به استخوان شده، و بعید هم نیست بگوییم از اینکه خداوند او را صد سال میراند پس سابقه ای این قریه نیز صد سال بوده.

پس برای این شخص، دو سؤال مطرح بوده: یک سؤال از طولانی بودن مدت است که بعد از این مدت طولانی بین زمان اماته و احیاء، چطور خداوند دوباره احیاء کند. دوم اینکه، چطور این اجزاء دوباره جمع می شود و به همان صورت اولیه برمی گردد.^[2]

جمله «فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» جواب از استبعاد اول

مرحوم علامه می‌فرماید: «فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» جواب از استبعاد اول است که می‌گوید بعد از این مدت طولانی بین زمان اماته و احیاء، چطور خداوند دوباره احیاء کند. لذا خداوند او را میراند بعد دوباره او را زنده کرد، خدا به او فرمود «كَمْ لَبِثْتَ»؟ گفت یک روز یا کمتر از یک روز، بعد خدا فرمود «مِائَةً عَامٍ» صد سال مرده بودی.

اگر کسی بپرسد این خودش که نمی‌فهمد چقدر مرده بوده، این خودش گفته کمتر از یک روز، پس از کجا خدا برای این شخص اثبات کرد که تو صد سال مرده بودی؟ خداوند برای اثبات این قضیه می‌فرماید: «فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ» چون این آدم می‌خواست راه دوری برود بر مرکب خودش غذا و مایعات بوده، لذا خداوند فرموده از یک طرف نگاه کن به طعام و شرابت که تغییری در آن به وجود نیامده و از طرف دیگر به حمارت نگاه کن «وَ انْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ» که مرده و گوشتهایش از بین رفته و فقط استخوانش باقی مانده، پس برای او روشن می‌شود که صد سال از مُردنش گذشته.

جمله «وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» جواب از استبعاد دوم

و در جواب از استبعاد دوم که این اجزاء چگونه به همان صورت اولیه برمی‌گردد. خداوند می‌فرماید: «وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا».

مراد از عظام در آیه شریفه «الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا»

در مورد عظام در آیه شریفه دو احتمال است: 1. عظام قریه 2. عظام حمار و مرحوم علامه می‌فرماید: «و ظاهر الایه ان المراد بالعظام، عظام الاحمار إذ لو كانت عظام اهل القرية لم تكن الآية منحصرة فيه كما هو ظاهر قوله «وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ»^[3] به قرینه‌ی «وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً» استفاده می‌شود که مراد از عظام، عظام حمار است نه قریه، زیرا اگر عظام قریه مراد باشد دیگر آیه بودن، منحصر به این شخص مرور کننده نیست، «بل شارکه فيه الموتی الذین احیاهم الله تعالی» بلکه اهل قریه و شخص مار، هر دو آیه برای مردم شمرده می‌شدند، در حالی که ظاهر آیه شریفه دلالت دارد که این شخص مار که دو مرتبه زند شده، آیه برای مردم قرار دادیم.

احتمال دیگر در مورد عظام داده شده و آن این است که بعضی از مفسرین گفته‌اند: «أن المراد بالعظام العظام التي في الأبدان الحية فإنها في نمائها و اكتسائها باللحم من آيات البعث، فإن الذي أعطاها الرشد و النماء بالحياة لمحيي الموتی إنه على كل شيء قدير»^[4] مراد از عظام، عظام در بدن‌های انسان‌های زنده است که چطور یک بچه استخوانش رشد می‌کند و لحم و گوشت اطرافش را می‌گیرد همان کسی که می‌تواند این کار را انجام بدهد روز قیامت نیز می‌تواند احیاء موتی کند.

مرحوم علامه در پاسخ از این احتمال می‌فرماید: «وهذا كما ترى تكلفٌ من غير موجب» این کلام بعض مفسرین باطل است؛ زیرا پذیرش و حمل آیه بر این احتمال، بسیار سنگین و تکلف دارد و هیچ قرینه‌ای بر آن وجود ندارد که مراد از عظام، عظام ابدان حیّه باشد.

دیدگاه حضرت استاد نسبت به کلام مرحوم علامه طباطبائی

مطلب اول: این است که جمله «أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» دلالت بر چه استبعادی می‌کند؟

آیا آنچه مرحوم علامه طباطبائی فرمودند که جمله «أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» حاوی دو مسئله و استبعاد است (یکی طولانی بودن مدت و یکی هم کیفیت رجوع این اجزاء به آن صورت اولی) برداشت صحیحی است یا اینکه گفته شود ظاهر آیه فقط دلالت بر یک استبعاد دارد و آن احیاء بعد الاماته است؟

به بیان دیگر، آیا زمان و طولانی بودن مدّت نیز برای این شخص مورد استبعاد بوده؟ یا فقط آنچه برایش مورد استبعاد بوده احیاء بعد الاماته است و کاری ندارد ده سال، پنجاه سال، صد سال و هزار سال باشد. استبعادی که این شخص دارد این است می‌گوید چطور بعد از مُردن، خدا زنده‌اش می‌کند؟ نظر مختار این است که بیشتر از یک مطلب برای او استبعاد نداشته و آن احیاء بعد الاماته است.

عدم دلالت جمله «أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» بر استبعاد مدّت زمان

از این جمله «أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» نمی‌توان استفاده کرد که زمان و طولانی بودن مدت نیز برای این شخص مورد استبعاد بوده تا جمله «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ» جواب از سؤال «أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» قرار داده شود.

بلکه «مِائَةً عَامٍ» یک واقع خارجی بوده که اراده خداوند بر این تعلّق گرفته که این شخص را صد سال بمیراند و اگر دو روز یا سه روز هم اماته می‌کرد و بعد دوباره احیا می‌نمود، مسئله ای نبود، البته در یک روز اماته و احیاء، شبهه‌ای خواب برایش مطرح می‌شد، لذا مدّت را بیشتر از آن قرار داده. پس «مِائَةً عَامٍ» خصوصیتی ندارد، فقط اراده خداوند برصد سال تعلّق گرفته که می‌فرماید صد سال او را بمیرانیم، بعد او را زنده کردیم و بعد گفتیم چقدر بودی؟ گفت یک روز یا کمتر از یک روز! گفتیم نه صد سال بودی، شاهدش چی هست؟ شاهدش این است که این طعام و شراب، آن هم حمار تو، آب و غذایت سالم مانده و استخوان های حمارت اینجا افتاده.

بنابراین «مِائَةً عَامٍ» خصوصیتی ندارد زیرا اگر استبعاد راجع به قریه ای باشد که هزار سال اهالی آن مرده باشند و یا راجع به انسانی باشد که هزار سال مرده باشد، در این هنگام با جمله «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ» نمی‌توان جواب داد. پس بایدگفت این «مِائَةً عَامٍ» دخالتی در جمله «أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» ندارد و مسئله زمان مورد استبعاد نبوده، منتهی خدا اراده‌اش تعلّق پیدا کرده که یک مدت طولانی این را بمیراند و بعد هم فرمود ما دوباره تو را احیا کردیم، پس اصل احیای بعد الاماته مورد استبعاد بوده.

در ضمن خود این کلام خداوند که می‌فرمایند: صد سال تو را بمیرانیم بعد دوباره به همین صورت قبلی برگردانیم جواب از استبعاد دوم نیز خواهد بود پس دیگر جمله «وَأَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» نمی‌تواند جواب از سؤال دیگر و استبعاد دیگر (کیفیت رجوع اجزاء به صورت اولیه) باشد.

پس نتیجه گرفته می‌شود که ظاهر آیه فقط دلالت بر احیاء بعد الاماته می‌کند و این احیای بعد الاماته را هم خداوند نسبت به خود این شخص انجام داده، صد سال میرانده و بعد زنده‌اش کرد و هم نسبت به عظام آن حمار (بر فرض که مراد از عظام، عظام حمار باشد) انجام داده. پس هم از نظر خودش مسئله برایش خیلی روشن شد و هم نسبت به مورد دیگر.

بنابراین فرمایش مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه) با دقت فراوانی که داشتند صحیح نیست و نمی‌توان گفت «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ» جواب از سؤال «أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا» است و جمله «وَأَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» جواب از یک مطلب دیگری است. بلکه برای شخص ماری، فقط احیاء بعد الاماته مسئله بوده، پس از این جمله «أَنْتَ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ»، طول مدت استفاده نمی‌شود تا جمله «فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ» جواب از آن شمرده شود.

مطلب دوم: این است که امکان دارد مراد از عظام در آیه شریفه «وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا»، عظام قریه باشد، هر چند مرحوم علامه اصرار دارند که مراد از عظام، عظام حمار است ولی بعید نیست که مراد از عظام، عظام قریه باشد چون «وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ» قبل از جمله «وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا» بیان شده اگر بعد از آن بیان می شد می گفتیم خداوند می فرماید فقط تو را آیه قرار دادم ولی این بعد آمده، یعنی «وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ» همین اهل قریه «كَيْفَ نُنْشِزُهَا» برای خود این شخص، خداوند تبارک و تعالی نشان داد اینها دوباره زنده شدند، این ظاهر آیه شریفه است.

خود ایشان راجع به این شخص که چه چیزی را مشاهده کرد؟ می فرمایند: «وَ إِنَّمَا مَرَّ بِهَا مَرُورًا ثُمَّ وَقَفَ مُعْتَبِرًا بِمَا يَشَاهِدُهُ مِنْ أَمْرِ الْقَرْيَةِ الْخَرِبَةِ الَّتِي كَانَ قَدْ أَبْيَدَ أَهْلُهَا وَ شَمَلَتْهُمْ نَازِلَةُ الْمَوْتِ وَ عِظَامُهُمُ الرَّمِيمَةُ بِمَرَأًى وَ مَنْظَرٍ مِنْهُ (ع)، فَإِنَّهُ يَشِيرُ إِلَى الْمَوْتِ بِقَوْلِهِ: أَنَّنِي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهَ»،^[5] عظام پوسیده‌ی مردم این قریه در مرأی و منظر این شخص بود، اینها را که دید گفت «أَنَّنِي يُحْيِي هَذِهِ»، این ظاهر آیه است.

اینجا این سؤال مطرح می شود که چرا خداوند ابتدا نفرمود من این عظام را زنده می کنم تو مشاهده کن، در حالی که این شخص را صد سال میراند و بعد از صد سال دو مرتبه این شخص را احیاء کرد سپس فرمود ببین این عظام را چگونه زنده می کنم.

به عبارت دیگر، چه لزومی داشت راجع به خود شخص، این کار را انجام بدهد، از همان ابتداء مثل قضیه‌ی حضرت ابراهیم در آیه 260، می گفت نگاه کن من این موجودی که مُرده بود را زنده می کنم قدرت من را ببین، و با این احیاء، مسئله را تمام می کرد. در حالی که خداوند آن را صد سال میراند.

این جمله «وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ» اعم از اینکه مراد از عظام، عظام حمار یا قریه باشد، در هر صورت یک چیز دیگری غیر از خود این شخص است، این با چشم می بیند که این عظام دارند زنده می شوند، اینکه آیه می فرماید «وَ أَنْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا» کنایه از این است که او را زنده می کند، نه اینکه فقط خدا بفرماید این عظام را ما گوشت قرار می دهیم و آن را با لحم می پوشانیم و یک انسان زنده می شود بلکه در مرأی و منظر شخص، این عظام دارند زنده می شوند.

به بیان دیگر برای تحکیم مسئله، خداوند تبارک و تعالی یک بار او را میراند که اماته را احساس کند چی هست، خدا هم به او فرمود صد سال هست که مُردی و دو مرتبه زنده شدی، بار دیگر آن عظامی که قبل از خودش مرده بودند را زنده کرد، یعنی با دو چیز خدا برای این شخص مسئله را تمام کرد.

و اینکه خودش آیه‌ای برای مردم می شود، «وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ» روشن است، سپس برگشت دید بچه‌های سن‌های خیلی بالای دارند و در حال کهولت‌اند و کم کم می خواهند از دنیا بروند و مردم او را نمی شناختند، این را خداوند آیه برای مردم قرار داد، اما اینکه عظام اهل آن قریه اگر زنده هم بشوند آیه شمرده می شود، این را خدا دیگر بیان نکرده، اولاً آیه بودنش مسلم است، ولی خود این شخص که پیش بچه‌هایش برمی گردد، این «آیة للناس» بودنش خیلی روشن است.

در هر صورت نمی شود به راحتی یک مطلبی را به قرآن کریم نسبت داد، آنچه ظاهر آیه دلالت دارد مسئله احیای بعد الاماته است، لذا خداوند تبارک و تعالی، یک احیای بعد الاماته برای خود شخص مار و یک احیای بعد الاماته برای استخوان ها انجام داده، ولی دیگر دو تا سوال نیست و اینکه مرحوم علامه می فرمایند یک سؤال احیای بعد الاماته است و یکی هم مسئله‌ی کیفیت رجوع این اجزاء به همان صورت اولی است، از آیه شریفه استفاده نمی شود.

[1] □ بقره، 259

[2] □ «و كيف كان فقد كان (ع) خرج من داره قاصدا مكانا بعيدا عن قريته التي كان بها، والدليل عليه خروجه مع حمار يركبه، و حملة طعاما و شرابا يتغذى بهما، فلما سار إلى ما كان يقصده مر بالقرية التي ذكر الله تعالى أنها كانت خاوية على عروشها، و لم يكن قاصدا نفس القرية، وإنما مر بها مروراً ثم وقف معتبرا بما يشاهده من أمر القرية الخربة التي كان قد أبيد أهلها و شملتهم نازلة الموت و عظامهم الرميمة بمرأى و منظر منه (ع)، فإنه يشير إلى الموتى بقوله: أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهَ، و لو كان مراده بذلك عمران نفس القرية بعد خرابها و الإشارة إلى نفس القرية لكان حق الكلام أن يقال: أَنِّي يعمر هذه الله. على أن القرية الخربة ليس من المتروك بعد خرابها، و لا أن عمرانها بعد الخراب مما يستعظم عادة، و لو كانت الأموات المشار إليهم مقبورين و قد اعتبر بمقابرهم لكان من اللازم ذكره و الصفح عن ذكر نفس القرية على ما يليق بأبلغ الكلام. ثم إنه تعمق في الاعتبار فهاهنا ما شاهده منها فاستعظم طول مدة مكثها مع ما يصاحبه من تحولها من حال إلى حال، و تطورها من صورة إلى صورة بحيث يصير الأصل نسيا منسيا، و عند ذلك قال: أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهَ، و قد كان هذا الكلام ينحل إلى جهتين: «إحداهما»: استعظام طول المدة و الإحياء مع ذلك، «و الثانية»: استعظام رجوع الأجزاء إلى صورتها الأولى الفانية بعد عروض هذه التغيرات غير المحصورة» الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص:363.

[3] □ «الجهة الثانية التي يشتمل عليه قوله: أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهَ و هو: أنه كيف يعود الأجزاء إلى صورتها بعد كل هذه التغيرات و التحولات الطارئة عليها و استلقت نظره إلى العظام فقال: وَ انْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا و الإنشاز الإنماء، و ظاهر الآية أن المراد بالعظام عظام الحمار إذ لو كانت عظام أهل القرية لم تكن الآية منحصرة فيه كما هو ظاهر قوله: وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً بَلْ شَارَكَ فِيهِ الْمَوْتَى الَّذِينَ أَحْيَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى» الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص:365.

[4] □ « و من الغريب ما ذكره بعض المفسرين أن المراد بالعظام العظام التي في الأبدان الحية فإنها في نمائها و اكتسائها باللحم من آيات البعث، فإن الذي أعطاها الرشد و النماء بالحياة لمحبي الموتى إنه على كل شيء قدير، و قد احتج الله على البعث بمثلها و هو الأرض الميتة التي يحييها الله بالإنبات، و هذا كما ترى تكلف من غير موجب» الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص:365.

[5] □ الميزان في تفسير القرآن، ج2، ص:363.